



اصولی کیست (بخش دوم)

[برای مطالعه متن کامل بخش نخست، اینجا را فشار دهید]

پیشگفتار

پیش از هر چیز لازم است روی یک نکته تأکید کنم: من نه عالم علم فقه هستم، نه باورمند به اندیشه «خدا» پرور، و نه در اینجا قصد تاریخ نگاری دارم. مثال ها و وقایع تاریخی مورد استفاده در این نوشتار از حوزه «دین» انتخاب شده اند. نه به این خاطر که من به آیات قرآن باور دارم، و یا این که قرآن و اسلام راهنمای من است. ولی بنا به دلائلی که در قسمت نخست اشاره کردم در این نوشته، سعی خواهم کرد تا با برخورداری از داده های تاریخی (دینی)، **برداشت** های خودم را در رابطه با این پرسش که «اصولی کیست؟» ارائه بدهم. می خواهم با توسل به ذکر این وقایع تاریخی، به پاسخ سوال اصلی این سلسله از نوشته ها برسم. و با هم این سنوال را بکاویم که اصولی کیست؟ و آیا اصولی بودن با رد «دگماتیسم»، و یا پذیرش «پراگماتیسم»، با «اپورتونیسم» مترادف خواهد بود؟ امیدوارم که در پایان تمام بخش های این نوشتار، بتوانم برای سوال «اصولی کیست؟» پاسخی ارائه دهم.

در بخش نخست، مطرح شد که آیا می توان بدون الگو برداری، و با عبرت آموزی از این حوادث و وقایع تاریخی، پاسخی برای سوال اصلی این یادداشت یافت؟ آیا «کوتاه آمدن» های محمد، و سعه ی صدر او برای پیشبرد استراتژی را می توان پراگماتیسم ارزیابی کرد؟ اگر بپذیریم که محمد «جایز الخطا» بوده، و تنها فرق او با دیگران این بوده که «به او وحی» نازل می شده، آیا می توان تصمیمات محمد را «اپورتونیستی» خواند؟ اگر نه، پس چرا باید تن دادن احتمالی ساکنان اشرف به معاهده ای مانند «حذیبیه» را اپورتونیستی دانست؟ و اگر بپذیریم که محمد به راه خود ادامه می داد و بهترین تصمیم ها را می گرفت و برایش مهم نبود که دیگران چه تعریفی از رفتار و مواضع او دارند، چرا ساکنان اشرف نایستی به این نتیجه برسند که آنها مبارزه می کنند و در مسیر مبارزه هم تصمیم هایی می گیرند که به نظر کسانی غیر قابل قبول است، اما چه باک؟ آنها می دانند که نیت آنها انقلابی است. البته طبیعی است که در اینجا این سنوال هم مطرح شود که آیا تنها «نیت» انقلابی داشتن کافی است؟

بهر رو می خواستم در این بخش برداشت های خودم را از چند واقعه تاریخی در ارتباط با سه امام اولیه ی شیعیان ارائه دهم. اما به دلیل این که متن طولانی می شد و حتما کسالت آور، فقط به امام اول شیعیان (علی) می پردازم. البته بعدا در خلال بررسی تاریخ حسن و حسین، از جمله به این سوال نیز خواهم رسید که آیا واقعه عاشورا حرکتی اصولی بود؟ [در نقل قولها هر آنچه در داخل [] می آید نکاتی است که خودم اضافه کرده ام]

علی در لابلای قولها و نقض قولها

بنا به اقوالی که به شیعیان برمی گردد، محمد در هنگام بازگشت از (آخرین) سفر حج در محلی بنام غدیر، یکی از خویشان و یاران نزدیک خود (علی ابن ابی طالب) را بعنوان جانشین تعیین می کند. امام احمد بن حنبل (یکی از پیشوایان چهار مذهب سنی) نقل می کند که عمر بن خطاب (که بعدا خلیفه دوم می شود) از انتخاب محمد آگاه بوده است^[1].

اما پس از درگذشت محمد و در حالی که علی مشغول به سوگواری بود، دیگر باران نزدیک محمد در جلسه ای مشورتی (سقیفه) به این نتیجه می رسند که علی هنوز جوان است و اسلام به خلیفه ای «عافل تر» احتیاج دارد. ابوبکر برای این مقام انتخاب می شود. گفته شده است که ابوبکر به این امر راضی نبوده و (شاید به تعارف) می گوید «دست از من بردارید، زیرا من از شما برتر نیستم» [2].

پس از ابوبکر (بنا به سفارش او) عمر جانشین شده و عاقبت (بنا به "شورای عمر")، عثمان بر مسند خلافت می نشیند. شیعیان معتقدند که گروه 6 نفره "شورای عمر" که می بایست خلیفه جانشین را انتخاب کند، طوری دستچین شده بود که حتما عثمان انتخاب شود. [3] [4]. علی در نهج البلاغه به سزاوار بودن خود اشاره کرده و می گوید «ناچار کنار می روم» [5]. این «انتخاب» و این «تسلیم» آغازیست برای انشعاب در میان مسلمانان (سنی و شیعه).

به خاطر داشته باشیم که اطراف محمد را افراد مختلف با تعلقات متفاوت و برداشت های گوناگون از گفته ها و رفتار (سنت) محمد گرفته بودند. برخی از آنها اگر از علی بیشتر «مسلمان» نبودند، کمتر هم نبودند. عمر کمتر از علی زیرک نبود و ابوبکر «بار غار» محمد بود. به این نکات اشاره می کنم که به یاد داشته باشیم که مثلاً معاویه که اینهمه بر او لعن و نفرین می شود، خود یکی از "نویسندگان وحی" [6] بود و با زیر و بم اسلام و آیات قرآن، و شأن نزول آنها، و روایات محمد بخوبی آشنا بود، و بالطبع در میان مسلمانان از احترامی برخوردار (برخی معتقدند که معاویه کاتب وحی نبوده بلکه کاتب مراسلات محمد بوده است). آنچه که معاویه را از علی متمایز می کرد، نگرش او به رسم دولرداری، برخورد با «سیاست بازی» و تحلیل از شرایط بود. علی خود به این تفاوت اشاره دارد [7].

علی به مدت 25 سال «خانه نشین» شد. سکوت اختیار کرد. کمتر کسی است که در باره اخلاق علی مطالعه نکرده باشد و نداند که «سکوت» علی نه از ترس، بلکه از باور او بر می خاست. علی باور داشت که برای پیشبرد اهداف جنبش می بایست «سکوت» کند؛ و سکوت او «اصولی» است. می بایست با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کند، و حتی در طول خلافت عثمان که بی عدالتی گسترش می یافت، از عثمان دفاع کند و نقش میانجی را ایفا نماید. علی معتقد بود که برای هر کاری دوره و مرحله ای است. امروز زمان و فاز سکوت است. دوره و فاز «بیعت» است.

علی شریعتی معتقد است که علی برای وحدت [8] (بقول امروزی ها - همبستگی ملی) سکوت می کند.

علی شاید در اوائل جنبش، «وحدت اسلامی» را ممکن کرد، اما در عین حال، «سکوت» او گسترش تضادهای طبقاتی را هم موجب گردید. 25 سال «سکوت علی» به مخالفان خط و مکتبی که علی به آن معتقد بود، امکان داد تا از دو جانب پایه های خود را هرچه بیشتر مستحکم کنند. اول اینکه، از رسانه های زمان خود (مانند منبر، محراب، والی ها در قلمروهای دور و نزدیک، و ...) به نحو احسن استفاده می کردند تا بتوانند وجه ی علی را در اذهان کدر کنند. دوم اینکه، هر کس که بر سر قدرت باشد و بتواند بر مسند قدرت پایدار بماند، من غیر مستقیم خود را در اذهان به عنوان «محق» جای می اندازد. به مدت 25 سال کسی علی را به عنوان حاکم (امیرالمؤمنین) قبول نداشت. کس دیگری امیرالمؤمنین بود. اگر جهان خارج می خواست مراودات سیاسی ایجاد کند، به سوی کسی می رفتند که حاکم بود. دو نسل (25 سال) مردم مشاهده می کردند که خلیفه کس دیگری است، و کشورگشایی ها در دوران زمامداری کس دیگری امکان پذیر شده است. از خلیفه دوم به بعد، زورمداران، زرانزوان و سیاستبازان به این نتیجه رسیده بودند که موقعیت سیاسی و اقتصادی قلمرو اسلام در طول زمامداری خلفایی که از اسلام نگرش دیگری داشتند رونق یافته است، و این نگرش از اسلام می بایست ادامه پیدا کند. البته از سوی دیگر، مردم عادی، ایرانیان مقیم بصره و کوفه (که در اصل بخشی از ایران بودند) شاهد فساد مالی اعراب تازه به دوران رسیده بودند. حقوق آنها نادیده گرفته می شد. معاویه در زمان خلافت عمر، کاخ مجلل بنا می کرد. عمر به خشونت و عصبیت خود آنقدر ادامه داد که بالاخره ابولؤلؤ فیروز او را به قتل رساند. فساد در زمان عثمان آنقدر ریشه دوانده بود که مردم ظلم و ستم را با گوشت و پوست خود حس می کردند.

با تمام اینها، علی با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده و 25 سال بقول فاطمه زانو بغل می زند. این واکنش های علی به مردم (شام و عراق و عربستان) پیامی روشن می داد - حاکم کس

دیگری است، قدرت در دست کس دیگری است، و امیرالمؤمنین (رهبر) کس دیگری است. در عین حال فراموش نکنیم که علی، علی بود با چنان تاریخیچه مبارزاتی که کسی قادر به کتمان آن نبود. برای خدشه دار کردن چهره ی علی، بهانه لازم بود. و علی این بهانه را به دست مخالفان خود می داد.

سرانجام، پس از 25 سال پس از فوت محمد، و سه خلیفه که تمام بخشهای اداری و «وزارتخانه» ها را تحت کنترل «کارگزاران» خود قرار داده بودند، و بسیاری از فرمانداران و استانداران از اندیشه ای برخوردار بودند که خلفای پیشین به آن باور داشتند (و یا اپورتونیست هایی بودند که منتظر موقعیت بودند تا تمامیت حکومت را از آن خود کنند)، عده ای علیه عثمان شوریده و او را به قتل می رسانند. طلحه و زبیر از علی دعوت می کنند که خلیفه شود. علی دعوت و بیعت آنها را می پذیرد.

اما این خلیفه با سه خلیفه قبلی متفاوت بود. این امیرالمؤمنین گویی فقط امیر «مؤمنین» بود، و دشمن ستمکاران، زراندوزان و عهدشکنان.

بنا به نوشته علی شریعتی، پیش از انتخاب عثمان، علی در شورای عمر می توانست به عنوان خلیفه سوم انتخاب شود (و شد) اما می بایست بپذیرد که با «سیاست» و «روش» روز، حکومت کند [9]، و آنگونه رفتار کند که استانداران و زورمداران خطه کوفه و مکه و شام از او توقع داشتند. علی در نهج البلاغه خود نیز به این نکته اشاره می کند. اگر علی شرایط و «واقعیت» تلخ سیاست را می پذیرفت و کمی «پراگماتیست» بود، او می توانست امیرالمؤمنین قلمرویی بشود که ایران فقط بخشی از آن بود. ولی علی نپذیرفت. آنجا که به «عدالت خواهی» علی مربوط می شد، پراگماتیسم بی معنا می شد. علی نه آنروز پذیرفت که «عدالت» را نادیده بگیرد، و نه وقتی هم که به خلافت رسید بر خلاف باورهایش عمل کرد. رادیکالیسم (شاید برخی بگویند «چپ روی» های) علی پس از به قدرت رسیدن برجسته می شود. طلحه و زبیر که به علی کمک کردند تا به خلافت برسند از علی (خلیفه وقت) توقع داشتند که به آنها مقام و منصب داده و آنها را در تصمیم گیری ها دخالت دهد، و چون روی خوش ندیدند، بالاخره (به بهانه حج) به مکه رفته و با کمک عایشه (همسر محمد) جنگ جمل را راه می اندازند. علی متهم می شود که طراح قتل «خلیفه وقت» عثمان بوده است. معاویه ترور را بهانه قرار داده و از آن «پیراهن عثمان» درست می کند. علی هر چند این اتهام را به شدت رد کرده و انگشت اتهام را به سوی طلحه و زبیر نشانه می گیرد [10]، [11]، اما تأثیرات منفی اتهام در طولانی مدت به ضرر علی کار می کند. جنگ جمل در اصل جنگ دو نگرش در روش حکمرانی است. مضاف بر اینکه علی پیش از رسیدن به خلافت دشمن داشت و حال فزونی می یافتند. بسیاری بخاطر کشته شدن فردی از خانواده شان به دست علی (در طی جنگ های اولیه اسلام) از او کینه به دل داشتند. بطور مثال دو نفر از 6 نفر عضو "شورای عمر" عبدالرحمن بن عوف (داماد عثمان) و سعد ابن ابی وقاص از علی کینه یی دیرینه در دل داشتند [12]. از سوی دیگر، دشمنان علی را می توان در اصل دشمنان «نگرش» و نه شخص علی رده بندی کرد.

جنگ جمل، در عین حال، به مخالفان علی کمک کرد تا اذهان را کدر کنند. شاید هم این جنگ کمک کرد که ذهنیت ها در سطح جامعه شکسته شود. جامعه تازه متوجه می شود که علی کیست [13]، [14]، [15]، [16]، [17]. علی کسی است که اگر بر مسند قدرت باشد و مجبورش کنند با یاران پیشین خود هم می جنگد. کسی است که در برابر «ام المؤمنین» (عایشه همسر محمد) اسلحه به دست گرفته است. کسی است که از روز اول (بعثت) از هر قبیله حداقل یک نفر را در جنگها کشته و لاجرم ایجاد کین و نفرت کرده است. مردم عادی از خود می پرسند اگر طلحه و زبیر و عایشه که عمری در رکاب محمد بوده اند و محمد از آنها بخوبی یاد می کرده است، «باطلند» پس «حق» را چگونه می توان تعریف کرد؟ طلحه و زبیر با استفاده از این منطق از میان مردم بصره لشگری گرد آورده و آماده رزم با علی می شدند. (در اینجا به قبیله هایی که اکثر آن را ایرانیان مقیم بصره و کوفه تشکیل می دادند و به دفاع از علی پرداختند نمی پردازم)

براستی از جنگ جمل و تمام کشت و کشتار ها و سم پاشی ها به بعد، چرا مردم عادی می بایست به آینده خود تحت حکومت علی اعتماد کنند؟ «آدم عادی» می خواهد در جامعه رشد کند، به مدارج بالا ارتقا پیدا کند (مخصوصا پس از فتوحات اسلام که ثروت و غنائم به سوی دربار سرازیر شده بود). اما در سیستم و نظام فکری علی ارتقا معنای دیگری دارد. «مفاهیم» چیز دیگری است که فقط او می فهمد و چند نفر اطرافیانش. به نظر مردم عادی، علی کسی است

که افرادی چون طلحه و زبیر را از خود دور می کند، عقیل را به دامان دشمن هل می دهد، و طبق خرمای رفیقش «تمار» را واژگون می کند. اگر جای پیشرفت و ارتقا (آنطور که 1400 سال پیش در میان عموم شناخته می شد) برای طلحه و زبیر نیست، اگر علی حاضر نیست به برادر نابینایش کمک کند، بطور حتم افراد عادی، شمشیر زنان عادی، پیشرفتی نخواهند داشت. نگاه مردم زمان علی و پس از فتوحات متعدد (مثل ایران) به «اسلام»، با مردم زمان محمد در حال تغییر، و متفاوت شده بود. مردم امروز، مردم 25 سال پیش نیستند. فکرها متفاوت است، باورها متفاوت است، نسل متفاوت است. در زمان محمد حمله به چند کاروان، سقف جمع آوری مال و غنیمت بود؛ امروز اما از میلیون ها درهم [دلار] صحبت است، و علی سد راه شده است. از مردم می خواهد «ایدئولوژیک» فکر کنند و «ایدئولوژیک» زندگی کنند. علی بدنبال «عدالت» است و مردم عادی به دنبال زندگی روزمره. مردم عادی این موارد را به ذهن و حافظه تاریخی خود می سپارند؛ و وقتی حسن و حسین جانشین علی می شوند، بسیاری به سوی معاویه متمایل می شوند. جنگ جمل، هرچند علی شروع کننده ی آن نبود، اما به لحاظ استراتژیکی و پیشبرد اهداف جنبش، سرنوشت ساز بود. فراموش نکنیم که در این دوره معاویه و ماشین تبلیغاتی او بیکار ننشسته است. معاویه روی تک تک «مواضع رادیکال» علی انگشت می گذارد، و تا می تواند علیه علی به دروغ خبرسازی و جوسازی می کند. و هر چه زمان بیشتر می گذرد، علی تنها تر می شود. علی شریعتی می نویسد «او در میان جمع یارانش تنها است»^[18].

اما تنها بودن علی بازتاب اندیشه «عدالت خواهانه» علی است. کسی نمی خواسته او را تنها بگذارد، او خود، با آن نگرش و رفتار، خودش را ایزوله کرده است؛ و درست در زمانی که علی خودش را با دست خود هر چه بیشتر ایزوله می کند، معاویه به گسترش توانمندی خود می افزاید. معاویه در ملاً عام، نه بد مستی می کند، نه زنیاری می کند، و نه به پیام محمد خیانت می کند. شعارهای رنگارنگ علیه امپریالیسم وقت میدهد و در برابر روم به صف آرایی می پردازد. همچون امیرالمؤمنین (آنطور که از حاکم انتظار می رود) حکومت می کند. به آنهایی که از علی بریده اند اجر می دهد و قدر می دارد، زندگی و ممر معاش برای آنها مهیا می کند، و به آنها در ملاً عام احترام می گذارد. من با این گفته علی شریعتی مخالفم که «در سال 35 [هجری] انقلابیون به گرد علی جمع می شوند و بخاطر عدالت - یعنی همان چیزی که در عثمان نیافتند و علیه او قیام کردند - و علی را بحکومت انتخاب می کنند»^[19]. آنها (از جمله زبیر و طلحه) نه بخاطر «عدالت» بلکه برای کسب قدرت و انتقال قدرت از غیر خودی به خودی، انقلاب کردند (اگر کودتا را بشود انقلاب نامید). علی پس از انجام یک کودتا، و ترور «رهبر»، به خلافت می رسد (مهم نیست به حق و یا بناحق و یا اینکه دو بار هم بین شورشیان و عثمان وساطت نمود؛ و در آخر هم عثمان از علی خواست که با وساطت خود مردم را آرام کند). خلیفه زمان (عثمان) که علی با او بیعت کرده بود ترور می شود. علی بجای اعتراض به این ترور، دعوت ترور کنندگان را پذیرفته و خلیفه می شود. بعد ها که اختلافات بالا می گیرد و میان طلحه و زبیر و علی «انشعاب» بوجود می آید، علی می گوید که نمی خواسته خلیفه بشود و یا بیعت آنها را بپذیرد^[20]. وی در ادامه آنها را نفرین می کند که چگونه «مردم را ضدم برانگیختند»^[21].

ترور عثمان به معاویه بهانه می دهد تا تبلیغ کند که آری حکومت علی نه به رأی مهاجرین و انصار بلکه نتیجه «کودتا» بوده است. و پیراهن خونین عثمان را بر منبر پهن کند و بر آن زار بزند و از قرآن آیه بخواند. سکوت سعد ابن ابی وقاص در برابر این اتهام، «امت» را متقاعد می کند، که علی با زور شمشیر خلیفه شده است^[22]. این کودتا 5 سال بعد به شکلی دیگر اتفاق می افتد. اینبار، ابن ملجم (از گروه خوارج) در محراب، علی را ترور می کند و معاویه، عاقبت «امیرالمؤمنین» تام الاختیار می شود.

آنچه که علی را «تنها» و ایزوله کرد، و عاقبت به ترور او انجامید «عدالت علی» است. نمیخواهم بر «عادل بودن» و نگرش او به «عدالت» پرداخته و از آن دفاع کنم. مهم نیست که (بنا به باور من) علی درست می گفت یا نه، مهم نیست که علی حق داشت یا نه، و مهم نیست که او «حق» بود و معاویه «باطل» یا نه. اینها در این یادداشت مهم نیستند. مهم این است که «مردم» او را نپذیرفتند. هر روز دور و بر او خالی تر می شد و قدرت معاویه فزونی می گرفت.

علی در نهج البلاغه بارها به تنهایی خود اشاره کرده و در باره مردم که او را تنها گذاشتند می گوید و از آنها گله می کند که چرا به دفاع از خانه و خانواده بر نمی خیزند و به خدا پشت کرده اند^[23]،^[24]،^[25]،^[26].

باز هم می‌خواهم تأکید داشته باشم که مهم نیست آنهایی که گرد معاویه را گرفته بودند فاسد بودند یا نه، مهم نیست که به تمام تعالیم اسلام و ایدئولوژی پشت کرده بودند یا نه، بلکه در انظار عموم آنها شخصیت‌های شناخته شده‌ای بودند که به نفع معاویه تعیین موضع کرده بودند. قهرمانان و افرادی چون ابو عبیده جراح، سعد ابن ابی وقاص، و خالد بن ولید. و آنها که گرد علی جمع شده بودند افرادی بودند نظیر میثم تمار (خرما فروش)، سلمان فارسی (عجم) و ابوذر غفاری (بادیه نشین) - نه اسمی دارند و نه رسمی، و نه مال و منالی. نه می‌توانند نیرو بسیج کنند، و نه می‌توانند نیرو بخرند. سرمایه اینها تقوی، معنویت و تاریخچه فداکاریشان در صدر اسلام است، که در میان مردم عادی خریداری ندارد.

علی می‌خواهد با اینها به حکومت خود (قلمرو پهناور اسلام که در هر گوشه اش یک هفت خطی مثل معاویه حاکم است) ادامه بدهد، و «عدل علی» را اندیشه حاکم بر جامعه بکند. در جامعه‌ای که «مردم» او را تنها گذاشته‌اند، و زندگی را «زندگی» می‌بینند و نه گامی برای رسیدن به «جامعه بی طبقه توحیدی»، در چنین محیطی علی می‌خواهد مردم زندگی را رها کرده و به او بپیوندند. گویی علی فکر می‌کرد که مردم آنطور که خودش جهان را می‌دیده، می‌بیند؛ هرچند شواهد امر حاکی از آن است که چنین نبود. گویی علی نمی‌توانست بپذیرد که مردم هم برای خودشان از شرایط روز تحلیل دارند - حتی اگر تحلیل هایشان نادرست نباشد. نمی‌خواست مانند معاویه زیرک باشد، اما توقع داشت که مردم او را درک کنند. اگر به این نگوییم چپ روی، آیا ناپیوستگی آن را انتظاری "ایده آلیستی" (و غیر عملی) بنامیم؟

حال، با چند مثال اجمالی به گفته‌های «متضاد» و دوگانه‌ی علی نگاه می‌کنیم که به مرور زمان به قتل او و سپس پیروزی امویه منجر شد.

علی که مدافع «عدل» است با عثمان که او را «مرد شکم پرست» می‌خواند^[27]، بیعت می‌کند. با وجود این که می‌دانست طلحه و زبیر در قتل عثمان دست داشته‌اند، اما بیعت آنها را می‌پذیرد؛ و وقتی اختلافات بالا می‌گیرد و به جنگ (جمل) می‌کشد، در پاسخ یکی از یارانش که به او خرده می‌گیرد که چرا آنها را پیش از جنگ کیفر نداده، می‌گوید «زور آنها بر ما چیره بود»^[28]:

بنا بر باور عموم، علی برای رسیدن به قدرت چشم بر بسیاری از «بی عدالتی» ها نبست، چرا که اگر می‌خواست به قدرت برسد موقعیت مناسب پیش از این برای او پیش آمده بود. در عین حال، بی جا نیست اگر بپرسیم که چرا علی عاملان و آمران قتل خلیفه وقت (عثمان) را کیفر نداد؟ علی همانست که به عبیدالله قاتل هرمزان (که در ترور عمر نقشی نداشت) وعده کیفر می‌دهد. همچنین، علی می‌داند که خلافت پس از محمد «حق» او است، اما باز هم با خلفا بیعت می‌کند. ظواهر امر ما را به این دآوری سوق می‌دهد که علی با هرکس که قدرتمند بود بیعت کرد؛ و زمانی به جنگ برخاست که بر او حمله شد. جنگ جمل، صفین و نهروان نمونه‌هایی برای قبول این دآوری هستند. برای روشن تر شدن این نکته بد نیست به این گفته علی توجه کنیم که در ارتباط با برگزیدن ابوبکر در مقابل علی به عنوان خلیفه اول و برخلاف خواست محمد می‌گوید «آیا با دست تنها و بی یار و یاور به پیکار پردازم» و به این نتیجه می‌رسد که می‌باید «صبر پیشه گیرم و با اوضاع بسازم»^[29].

علی بخاطر نداشتن «یار و یاور» می‌پذیرد که بسازد. آیا اصولاً می‌توان این عدم واکنش تهاجمی را «سازش» نامید؟ آیا می‌توان هر واکنش تدافعی را «سازش» نامید؟ اگر آری، این سازش برای رسیدن به چه هدفی بود؟ آیا به جای «سازش» می‌توان واژه «پراگماتیسم» را بکار برد؟ پس از شورای سقیفه، آیا اگر علی «دگم» در برابر ابوبکر و عمر می‌ایستاد و خود و ابوبکر و عمر و دیگر انصار و مهاجرین را به خاک و خون می‌کشید، حرکت او «انقلابی» بود؟ براستی، سازش علی با ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر را چگونه می‌توان توجیه کرد؟ در عین حال منطقی است اگر بپرسیم که اگر علی حاضر به سازش بود، پس چرا با معاویه سازش نکرد؟ برای پاسخ باید به تضاد های قومی و طبقاتی آنزمان توجه داشته باشیم. معاویه در همان رده و سنخ ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر نبود. علی در کلامی تحقیر آمیز از معاویه می‌پرسد «اصولاً آزادشدگان و آزادشده زادگان را با این حرفها چه کار؟»^[30]

معاویه در نامه‌ای دیگر از علی می‌خواهد که ولایت شام را به او محول کند و خاطر نشان می‌کند که هر دو از فرزندان و نوادگان عبد مناف هستند. عمروعاص (از یاران نزدیک معاویه) به او می‌

گوید که علی چنین نخواهد کرد چرا که «صحبت از نسب و نژاد در کار نیست، بلکه سخن روی حسب و منزلت است»^[31]

هر چه بود، مردم به مرور زمان به علی پشت می کردند. و در جنگ صفین به نوعی ابراز «خستگی از جنگ و علاقه به صلح و متارکه جنگ» می کردند^[32]. همانطور که ملاحظه می شود، دوران خلافت علی به حل و فصل مسائل داخلی می گذشت. همان مردمی که به قولی «انقلاب» کرده بودند، حال از مبارزه خسته شده بودند. بی شک، اقدامات پنهان معاویه در دلسرد کردن «امت» و دوری جستن مردم از مبارزات خستگی ناپذیر ایدئولوژیک و «عدالت طلبانه» علی، نقش داشت؛ و تا می توانست برای علی کارشکنی می کرد. ولی مگر «رنال پلیتیک» غیر از این است؟

به امروز برگردیم. ما اگر بجای علی بودیم چه می کردیم؟ توجه داشته باشیم که نسبت به علی، ما از یک برتری برخورداریم - به اعمال و تصمیمات علی، پس از 1400 سال می نگریم. مواضع علی را از دو نگاه متفاوت بررسی می کنیم.

نگاه اول

در دوران زمامداری علی، اسلام هرچه بیشتر شقه شد. انشعابات گسترش می یافتند. خوارج (طراح قتل علی) برای خود تبدیل به گروهی قابل تأمل شده بودند. علی نه تنها نتوانست در «وحدت» و همبستگی ملی (آنچه که بقول علی شریعتی برایش 25 سال سکوت کرد) نقش آفرینی کند، بلکه وحدت اسلامی هر روز کم رنگ تر می شد.

علی به دنبال ایدئولوژیک کردن جامعه بود. جامعه ای که دیگر به «مهاجرین و انصار» خلاصه نمی شد. جوامعی با پیش زمینه های متفاوت فرهنگی، دینی، و جغرافیایی به قلمرو اسلام افزوده شده بودند. قلمرویی که در هرگوشه و کنارش شورش علیه «اشغالگران عرب» زبانه می کشید. ایران تازه مسلمان شده، هنوز به زانو در نیامده بود، و هنوز در مرزها و حتی در سیستان شورش ها سرکوب نشده بود. و روم از سوی دیگر به دنبال ضربه زدن بود. و در چنین شرایط حاد سیاسی و جنگهای داخلی، و موقعیت ژئوپلیتیک (منگنه بین روم و ایران زخم خورده) علی به دنبال «عدالت» است. نحوه ی فروش خرما توسط تمار را نمی پسندد، آتش بر دست برادر نابینایش می گذارد، و یاران قدیمی اش را از خود دور می کند (می براند). هر چند علی آنها را خائن و مزدور و بریده از اسلام می نامد، اما قرنها طول می کشد تا خورشید واقعیت بر همه نمایان شود. تأثیر برخوردهای علی با یارانش چنان تأثیری می گذارد که علی برای گردآوری نیرو (جنگ صفین) با مشکل روبرو می شود. برخی از نیروها در درون لشگرش «سستی» از خود نشان می دهند. دو دل می شوند. براستی اگر علی 25 سال قبل (زودتر)، درست پس از مرگ محمد، به خلافت رسیده بود، آیا می توانست با این برخوردهای رادیکال قلمرو اسلام را تا به آن حد گسترش دهد که سه خلیفه پیشین گسترش دادند؟ آیا ابوبکر و عمر و عثمان از آن جوان رادیکال اطاعت می کردند؟ برای پاسخ باید اخلاق و خواسته های این شخصیتها را در نظر بگیریم. علی با وجود اینکه نحوه خلافت ابوبکر و عمر و عثمان را از نزدیک مشاهده کرده، مشکلات جامعه را دیده، و در بسیاری از تصمیم گیری های رهبران پیشین نقش داشته، باز هم نمی تواند پیام خود را در سطح جامعه، آنطور که قابل هضم عموم باشد، تبلیغ کند. علی قابل احترام دوست و دشمن است. اما این احترام با احترام برای کسی که بخواهد حاکم و حکومت ران باشد متفاوت است. عمر در بسیاری از موارد از علی نظر خواهی می کند، اما «شورای عمر» را آنگونه دست چین می کند که علی انتخاب نشود. مردم به علی، اخلاق و سلوک علی احترام می گذارند، اما وقتی عثمان پس از عمر خلیفه می شود هیچ کس حرفی نمی زند. همان مردمی که یک روز به عمر گفته بودند که «اگر به راه کج بروی با همین شمشیر تو را راست خواهیم کرد» امروز و در مقابل فساد عثمان تا سالها سکوت می کنند. علی از «عدل» صحبت می کند، اما ایران اشغال شده را در برابر سه انتخاب قرار می دهد - مرگ، اسلام، تسلیم و دادن جزیه. هرگز نمی گوید که سرزمین شما را اشغال کرده ایم و از آن خطه بیرون برو. هرگز «حق انتخاب مذهب»، بدون پرداخت جزیه (تعریفی از عدالت) را برای مردم به رسمیت نمی شناسد. عدل علی تا زمانی پیاده شدنی است که در راستای اهداف اسلام باشد، و نه بخاطر خواست های انسان. پس از خلیفه شدن،

علی می خواهد همه یا با او باشند یا با معاویه. می خواهد اندیشه و رفتار و منش تک تک افراد جامعه همچون «مهاجرین و انصار» بشود. اما «واقعیت» چیز دیگریست. اسلام (خط قرمز های) علی در سطح جامعه، فقط قابل قبول «افراد ایدئولوژیک» می شود، و طولی نمی کشد که علی تنها می شود. آنچه از علی می ماند، اسطوره «عدل علی» است، و نه «عدل علی». علی با برخورد رمانتیک خود، نه تنها مردم را از خود دور می کند، بلکه با سکوت 25 ساله خود اجازه می دهد تا «ناعدلان» قوی تر شوند. امروزه (سال 2009) تعداد افرادی که شیعی هستند بسی کمتر از دیگر مذاهب اصلی اسلام است. برآستی چرا؟ چرا هر روز امویه قوی تر شد و توان امامان شیعه تا حد قدرت مسوولین حوزه علمیه تنزل کرد؟ آیا همه اینها بخاطر برخوردهای رومانتیک انقلابی علی نیست؟

اما اینها برداشت های من از وقایعی است که 1400 سال پیش رخ داده است. سوال چیز دیگریست:

اگر ذره ای از حقیقت در برداشتهای من و یا وقایعی که (از منابع معتبر) نقل کرده ام، وجود داشته باشد؛ آیا بیعت علی وقتی که **می دانست** عثمان شکم پرست است و مشاهده می کرد که چگونه ظلم گسترش می یابد، اصولی بود؟ آیا سکوت علی در برابر اینهمه ظلم و بی عدالتی چون «یار و یاور» برای پیکار نداشت اصولی بود؟ آیا این سکوت آن ظلم را تأیید نمی کرد؟ آیا پذیرش بیعت (تروریست های آنزمان) طلحه و زبیر وقتی که **می دانست** دست در خون عثمان دارند اصولی بود؟ آیا کیفر ندادن طلحه و زبیر اصولی بود؟ آیا قبول حکمیت به ضرر خود، در جنگ صفین (وقتی که جمع آوری نیرو آنقدر سخت بود) اصولی بود؟

نگاه دوم

برای بررسی دیدگاه ها و تصمیمات علی از منظری متفاوت، اینبار باید به جلد فردی مؤمن، مسلمان و موحد برویم.

علی نزدیک به 50 سال مبارزه کرد و شمشیر زد. از نوجوانی با پیام اسلام آشنا شد و اسلام را نه یک دین، بلکه راه و روشی عملی برای آیندگان می دید. برخورد علی نه از جایگاه حل تضادهای روز، بلکه حل تضادهای «انسان» در نسل ها بعد از خود است. علی یک رهبر عقیدتی است.

علی شریعتی این چنین «امام» - رهبر عقیدتی پی را در چند جمله خلاصه می کند «تجلی ایده آلی آرزوهای افراد انسانی برای تحقق همه ی کمال های مطلوب در انسان» [33]. و یا «من می خواهم انسان برتر بشوم، مثل کی؟ الگویم کو؟» [34]. علی می خواهد انسان ها را با مفهوم «نه آسایش در بودن که کمال در رفتن» [35] آشنا کند. علی به آنچه در کردار و نیت اطرافیانش آشکار است اشاره می کند: «من شما را برای خدا می خواهم، و شما مرا برای فراهم ساختن خواسته های خود می خواهید» [36] و پس از ترورش در محراب، به نقش تاریخی خود پیش از مرگ اشاره کرده و می گوید «من تا دیروز همراه و همنشینتان بودم، و امروز برایتان درس عبرتی هستم، و فردا از پیشتان جدا می شوم» [37].

سکوت علی را می بایست از این منظر بررسی کرد. علی همچون عمر و ابوبکر بدن سرد و دفن نشده محمد را رها نمی کند تا خود را به سقیفه رسانده و از «حق» جانشینی خود دفاع کند. علی چون عمر که در جنگ خیبر به ضعف خود اعتراف دارد، کنار نمی کشد و خود دلیلی می شود برای فتح خیبر و پیروزی در آن مضاف. علی در آنروز «قهرمانانه» می جنگد، اما به ناگاه در جریان سقیفه در برابر بیعت عمر با ابوبکر سکوت می کند. برآستی اگر سکوت نمی کرد، آیا بهانه به انصار، قبیله های خزرج و اوس از یک سو، و مهاجرین، ابوبکر و عمر و ابو عبیده جراح و قریش از این سو [38]، که کف به دهان، آماده ریختن خون یکدیگر بودند، نمی داد تا نهال نو پای اسلام که محمد با زحمتی فراوان و افرادی چون حمزه با فدای خون خود، آبیاری کرده بودند، را از ریشه درآورند؟

برآستی منظور از جنگ و خشونت و انقلاب چیست؟ چرا اینهمه شهید؟ چرا اینهمه درد و محنت و تبعید؟ آیا همه بخاطر این بود که «علی به حکومت برسد»؟ که «رهبری دزدی شده قیام» به حق دار برسد؟ آیا فراتر از این هدفی نیست؟ پاسخ علی به این سوال مثبت است. هر سخن جایی

و هر نکته مکانی دارد. آنجا که باید بجنگد، علی می جنگید، و آنجا که باید سکوت کند، علی عقب می نشست. علی - قهرمان تمام جنگهای صدر اسلام، عقب می نشیند. علی، علی شد چون به مفهوم «درک مشخص از شرایط مشخص» آشنا بود.

حال به سوال اصلی بر می گردم؛ «اصولی کیست؟» و اینکه آیا امروز می توان با متمسک شدن به این شواهد تاریخی، در برابر ارتجاع، امپریالیسم و صهیونیسم سکوت کرد؟

در نوشتار بعدی به تأثیرات این رفتار و رهنمودهای برخاسته از آن بر حسن و حسین خواهم پرداخت. آیا راه حسن و حسین در راستای پیاده کردن اصول «عدل علی» بود؟ آیا حرکت حسن راست روی نبود؟ آیا حسین دست به چپ روی نزد؟ آیا حرکت آنها هر دو اصولی بود؟

علی ناظر - 5 بهمن 1387

وبلاگ چپ و راست <http://chaporast.blogspot.com>

chaporast@ymail.com

منابع:

طرح اصلی این سلسله نوشتار ها چند ماه پیش برای مجموعه «قولها و نقض قولها» با عنوان "زهر و پادزهر" تهیه و تنظیم شده است. در اینجا سعی نموده ام که آن متن را تا حد امکان خلاصه کنم.

- ¹ نهج البلاغه، ترجمه محسن فارسی، چاپ هشتم، مؤسسه انتشارات امیرکبیر 1363، ص 22
- ² بالا، ص13 (پانویس)
- ³ علی، علی شریعتی، مجموعه آثار 26، انتشارات نیلوفر، 1361، صص 102-103، و ص104
- ⁴ تاریخ اجتماعی ایران، فرقه های مذهبی در ایران، مرتضی راوندی، جلد نهم، انتشارات آرش 1997، ص76
- ⁵ نهج البلاغه، بالا، ص 74
- ⁶ آدرس اینترنتی: <http://www.porsojoo.com/fa/node/23220>
- ⁷ نهج البلاغه، بالا ص 286
- ⁸ علی، بالا ص 233
- ⁹ علی، بالا، ص108
- ¹⁰ نهج البلاغه، بالا، ص75
- ¹¹ نهج البلاغه، بالا، ص155
- ¹² نهج البلاغه، بالا، ص14
- ¹³ علی، بالا، ص103
- ¹⁴ علی، بالا، ص103
- ¹⁵ علی، بالا، ص104
- ¹⁶ همانجا
- ¹⁷ نهج البلاغه، بالا، ص355
- ¹⁸ علی، بالا، ص127
- ¹⁹ علی، بالا، ص142
- ²⁰ نهج البلاغه، بالا، ص 155
- ²¹ نهج البلاغه، بالا، ص 155
- ²² علی، بالا، ص145
- ²³ نهج البلاغه، بالا، ص154
- ²⁴ نهج البلاغه، بالا، ص210
- ²⁵ نهج البلاغه، بالا، ص215
- ²⁶ نهج البلاغه، بالا، ص305
- ²⁷ نهج البلاغه، بالا، ص15
- ²⁸ نهج البلاغه، بالا، ص207
- ²⁹ نهج البلاغه، بالا، ص13
- ³⁰ نهج البلاغه، بالا، ص364
- ³¹ نهج البلاغه، بالا، ص351
- ³² زندگانی امام حسن، آدرس اینترنتی: <http://www.hawzah.net/Per/Marakez/TASNIM/Publish/107/index.htm>
- ³³ علی، بالا، ص524
- ³⁴ علی، بالا، ص527
- ³⁵ علی، بالا، ص528
- ³⁶ نهج البلاغه، بالا، ص 155
- ³⁷ نهج البلاغه، بالا، ص 168
- ³⁸ شورای سقیفه، آدرس اینترنتی: <http://daneshnameh.roshd.ir/mavara/mavara-index.php?page=%d8%b4%d9%88%d8%b1%d8%a7%db%8c+%d8%b3%d9%82%db%8c%d9%81%d9%87&SSOReturnPage=Check&Rand=0>